

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

استاد محمد تقی فیاض بخش

شرح حدیث معراج

فصل ۱۳- خاتمه‌ی فراز ۸۱: یاد قلبی خداوند

۶ آذر ۹۱ - بخش اول

آغاز فراز ۸۲: شکر الهی

فصل ۱۵: ویژگی‌های اهل آخرت و پاره‌ای از نعمت‌های معنوی و اخروی که خداوند متعال به آن‌ها ارزانی می‌دارد

«يَا أَحْمَدُ! إِنَّ أَهْلَ الْآخِرَةِ رَقِيقَةٌ وَجُوهُهُمْ، كَثِيرٌ حَيَاؤُهُمْ، قَلِيلٌ حُمُقُهُمْ، كَثِيرٌ نَفْعُهُمْ، قَلِيلٌ مَكْرُهُمْ...»

ای احمد! اهل آخرت چهره‌هایی متواضع دارند، حیای آن‌ها فراوان، کم‌خردی‌شان ناچیز و سودشان سرشار و مکرشان اندک است ...

فراز ۸۱: یاد قلبی خدا

«وَقُلُوبُهُمْ ذَاكِرَةٌ وَإِذَا كُتِبَ النَّاسُ مِنَ الْغَافِلِينَ كُتِبُوا مِنَ الذَّاكِرِينَ»

«و دل هاشان دائماً در ذکر و توجه است و آن‌گاه که نام مردم در زمره غافلان و بی‌خبران نوشته می‌شود، نام آن‌ها در گروه ذاکران و بیداردلان ثبت می‌شود.»

تتمه‌ی بحث ذکر

در این فراز اگر می‌فرمود «و قلوبهم ذاکرة» برای ما کافی بود. این توضیحی که بعد از آن آمده است که «إذا كتب الناس من الغافلين، كتبوا من الذاکرين» ظاهراً ضرورتی نداشت. چرا در این عبارت توضیحی، ذکر اهل آخرت را مقید می‌کند به زمانی که دیگران غافل هستند؟ این قید گویی می‌خواهد طریق اولویت را برساند. یعنی عبارت می‌خواهد

این نکته را بفرماید که اهل آخرت در همه حال ذاکر هستند حتی در آن جاهایی که دیگران دچار غفلت می‌شوند. در موقعیت‌هایی که انسان‌ها معمولاً ذاکر هستند مثل مساجد، موقع نماز، در مشاهد مشرفه و زیارت‌گاه‌ها و امثال این موقعیت‌ها، این امتیازی برای اهل آخرت نیست که در این موقعیت‌ها ذاکر باشند. در این موقعیت‌ها معلوم است که این‌ها هم مثل سایرین ذاکرند. عبارت، طریق اولویت را می‌گیرد به این معنا که در موقعیت‌هایی که عموماً انسان‌ها دچار غفلت می‌شوند، آن قدر قلب اهل آخرت متوجه توحید است که حتی در بستری که مناسب غفلت است، این‌ها در این بستر هم ذاکرند. چه بسترهایی بستر غفلت هستند؟ همان که در آیه‌ی شریفه‌ی سوره‌ی نور فرمود که «رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله و عن الصلاة»^۱ بیع و شراء که کار بدی نیست؛ آیه می‌خواهد بفرماید که این انسان‌ها در عین این که در حال بیع و شراء و زندگی دنیوی و حشر و نشر با دیگران هستند، در عین حال «کُتِبُوا مِنَ الذَّاكِرِينَ».

این مطلب را زیاد سؤال می‌کنند که در سیر و سلوک به چه سمتی می‌خواهیم برویم؟ اگر چه اتفاقی بیفتد می‌فهمیم که موفق هستیم؟ پاسخ را آیه‌ی شریفه فرموده است. معمولاً آدم‌های معمولی مجموعه‌ی نمازهایی که می‌خوانند نیم ساعت طول می‌کشد. انسان‌های خیلی متعبداً مجموعاً سه ساعت به عبادت مشغول‌اند. بقیه‌ی ۲۴ ساعت چه طور است؟ به احتمال خیلی زیاد در غفلت به سر می‌برند. طبق آن روایتی که در جلسه‌ی گذشته بیان شد که «ما من ساعة تمر باین آدم لم يذكر الله فيها الا حسر عليها يوم القيامة»^۲، همه‌ی آن انسان‌ها بدون استثناء در روز قیامت در حال حسرت هستند. بنابراین سالک تلاش می‌کند که آن نسبت سه ساعت به ۲۴ ساعت را هر چه بیشتر کند. یکی از شاگردان آقای قاضی دچار مشکلی شد که به ناچار باید نجف را ترک می‌کرد. خدمت استادش رسید و رهنمود خواست. ایشان به صورتی رمزگونه به او فرمود که کاری کن که دستوراتی که به تو می‌گویم، اگر در شبانه روز نیم ساعت طول می‌کشد، تبدیل بشود به دو یا سه ساعت در روز. بعدها یکی دیگر از شاگردان ایشان به آقای قاضی نامه نوشت و گفت که دستورات شما تمام شبانه روز فلانی را پر کرده است. این به لحاظ توسعه‌ی عرضی مطلب است. توسعه‌ی طولی مطلب هم انتهایی ندارد و بستگی به همت فرد دارد.

^۱ نور، ۳۷

^۲ میزان الحکمه، ۶۵۷۳

بنابراین این که می‌فرماید «اذا كتب الناس من الغافلين» ذهن نباید به سراغ افراد شراب‌خوار و دارای گناه‌های علنی باشد. ذهن باید به سراغ معمول مردم برود که در حال عادی معمولاً دچار غفلت هستند. بنابراین ذیل روایت گویی دستوری عملی است که انسان به تناسبی که در ذکر پیش می‌رود باید خودش را با دیگران مقایسه کند و البته دچار عجب نشود. اگر من درس می‌خوانم، درس من غفلت است یا ذکر؟ اگر من کاسب هستم، کسبم غفلت است یا ذکر؟ آن چیزی که مهم این است که آیا در غیر حال ذکر متعارف آیا ذکر قلبی دارم یا خیر؟ به هر نسبتی که ذکر ندارم جزء «کتبوا من الغافلين» هستم.

اگر مراتب ذکر قلبی که عرض شد طی بشود، خودبخود این غفلت برداشته می‌شود. ما در سیر و سلوک دنبال این حقیقت هستیم که از مقام غفلت و غرور خارج شویم. می‌خواهیم از فریب شیطان نجات پیدا کنیم. روایت می‌فرماید که هنگامی که مردم در دیوان عمل از غافلین نوشته می‌شوند آن‌ها از ذاکرین نوشته می‌شوند.

با این فضا سازی فراز بعدی که آن هم فراز دیگری از ذکر است شروع می‌شود.

فراز ۸۲: ستایش در آغاز نعمت و سپاس در پایان آن

«فِي أَوَّلِ النِّعْمَةِ يُحْمَدُونَ، وَفِي آخِرِهَا يُشْكُرُونَ»

در آغاز نعمت، ستایش و در انجام آن سپاسگاری می‌کنند.

مقدمه: ارتباط این فراز با مقام ذکر

فراز بعدی این است که یکی از آثار ذکرشان، در حال خوشی و توجه به نعمت خود را نشان می‌دهد. ملکه‌ی ایشان این است که وقتی نعمت الهی به ایشان روی می‌آورد، یعنی زمانی که معمولاً دیگران دچار غفلت می‌شوند، در ابتدای آن حمد الهی را به جای می‌آورند و هنگامی که از نعمت بهره‌مند هستند شکر الهی را به جای می‌آورند.

اولین چیزی که از نعمت به ذهن متبادر می‌شود همین نعمات ظاهری است. پایین‌ترین سطح معنای این فراز این می‌شود که وقتی فرد سر سفره می‌نشیند بگوید الحمد لله و در هنگام خوردن غذا نیز شکر کند. اما اگر کسی در حالی که نعمتی به او روی آورده است که این نعمت، انسان را به ذکر وامی‌دارد، ذکر بگوید هنری نکرده است. مثلاً مصیبتی که به انسان می‌رسد، در واقع نعمتی است که باعث می‌شود او به درگاه خدا مراجعه کند و به یاد خدا

بیفتد. بدیهی است یاد خدا در موقع چنین نعماتی امتیاز خاصی محسوب نمی‌شود. بنابراین مقصود این عبارت نعمت‌هایی است که به طور طبیعی انسان‌ها را از یاد خدا دور می‌کند؛ به تکاثر، تفاخر، لهو و لعب، اتراف، اسراف و امثال این‌ها می‌کشاند. روایت شریفه می‌فرماید در حال بهره‌مندی از این نعمات، این افراد برای این که دچار غفلت نباشند ذکر می‌گویند و در این حال ذکرشان نیز حمد الهی است.

خوب است این تذکر را بگوییم که در روایت داریم که اگر برای کسانی سختی، فقر و گرفتاری قرار می‌دهیم و برای عده‌ای دیگر رفاه و ابتلائات دیگر، اگر این افراد مؤمن باشند همه‌ی این‌ها به نفعشان است؛ چه بسا کسی را که به سختی مبتلا کردیم، اگر به رفاه مبتلا می‌شد این طور رشد نمی‌کرد. خداوند در خزینه‌ی غیبش استعداد افراد را می‌شناسد؛ می‌داند که این فرد استعدادش در بستر فقر و دیگری در بستر رفاه رشد می‌کند. مهم این است که بدانیم این یک اصل است که برای مؤمن هم فقر نعمت است و هم رفاه. لذا در روایت می‌فرماید که اگر بنده‌ی مؤمنی در نعمت رفاه قرار گرفت و شکر کرد، همان ثوابی به او داده می‌شود که در صبر یک بنده‌ی مصیبت‌زده یا بلا دیده به او داده می‌شود. لذا ما فکر نکنیم که معمولاً انسان‌ها فقط در مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها در خانه‌ی خدا تضرع می‌کنند؛ اگر انسان خودساخته‌ای باشد که البته معمولاً کم‌تر این طور هستند، در همه حال در حال شکر و حمد است؛ در همه حال در مسیر به سوی توحید است.

«الطَّاعِمُ الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الصَّائِمِ الْمُحْتَسِبِ وَالْمُعَافَى الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الْمُبْتَلَى الصَّابِرِ وَالْمُعْطَى الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الْمُحْرَمِ الْقَانِعِ»^۳

روایت است از پیغمبر اکرم صلوات الله و صلاته علیه که انسانی که در حال خوردن است و در عین حال شاکر است، اجر او اجر انسان روزه‌داری است که خود را کنترل می‌کند. این کنترل است که مهم است. «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ»^۴. این تقوا است که به ما می‌رسد. بستر تقوا گاهی در روزه است و گاهی در خوردن. لذا نباید به راحتی به کسانی که روزه ندارند، متمول هستند، در رفاه هستند و امثال این‌ها انگ زد که این‌ها در اِدبار

^۳ کافی (الاسلامیه)، ج ۲، ص ۹۴

^۴ حج، ۳۷

هستند. اصل مطلب چیز دیگری است. مهم این است که شاکر و حامد باشد. حمد در حال مصیبت یک صورت دارد و در حال نعمت یک صورت دیگر. در مقابله هم کسی که سالم است و شاکر است، اجرا و مانند کسی است که مبتلا شده است و صبر می‌کند. از طرف دیگر آن کسی که به او نعمتی عطا شده است اجرش مانند اجر محرومی است که قانع است. محروم لزوماً فقیر نیست بلکه ممکن است مثلاً از نعمت فرزند محروم باشد. اما صفت قانع معمولاً در مورد مال گفته می‌شود. کلان بحث این است که پروردگار از انسان تقوا را می‌خرد و هر چه هست ظرف تقوا است. لذا پروردگار می‌فرماید تقوای شما گاهی اوقات با یک قربانی خیلی پیش پا افتاده خودش را نشان می‌دهد. مهم آن قطع تعلق است. داستان هابیل و قابیل در این زمینه معروف است.

بنابراین این فراز که «فی أول النعمة یحمدون» تتمه‌ی بحث قبلی است. قبلاً گفتیم که فصل الخطاب صفات اهل آخرت در بحث ذکر تمام می‌شود. هرچه بعد از این می‌آید، که مفصل هم هست، تتمه‌ی بحث ذکر است. ذکر اهل آخرت در هنگام روی آوردن نعمات الهی حمد الهی است و «فی آخرها یشکرون».

معنای نعمت

اولین مطلب در مورد نعمت است. ابتدا معنای لغوی نعمت و معنای آن را در فرهنگ قرآن بررسی می‌کنیم.

بحث لغوی

نعمت از باب نَعِمَ هَسْت و بر وزن فَعَلَّة و آن را به معنای خوشگواری و ملایمت با نفس انسان معنا می‌کنند؛ یعنی به هر چیزی که برای انسان خوش‌گوار است و با طبیعت انسان سازش دارد، نعمت می‌گویند. متقابلاً نعمت یعنی آن چه که با طبیعت انسان سازش ندارد و انسان یک حالت نفرت، منافرت و دوری نسبت به آن احساس می‌کند.

نکته‌ی اول: نعم مادی و نعم معنوی

از همین جا می‌توان استفاده‌های فراوانی کرد. اگر کسی جهان‌بینی‌اش مادی باشد، این معنای خوش‌گواری و سازش با طبیعت انسان را بر اساس جهان‌بینی خود می‌فهمد که مثلاً غذای خوب نعمت است چون با طبیعت وی که طبیعت حیوانی است سازش دارد. سایر امور رفاهی مادی را نیز نعمت می‌داند. بنابراین در نعم مادی خوش‌گواری با جسم مطرح است. اما همین لغت را با همین معنای خوش‌گواری در اختیار کسی بگذارید که مرتاض

است و خوش‌گواری برایش در تصرف داشتن در عالم است، نعمت را این خواهد دید که همان غذای خوب را نخورد؛ به خودش فشار بیاورد؛ لاغرتر بشود و امثال این مسائل. خوش‌گواری برای او در چیزهایی است که مرتبه‌ی برزخی‌اش را تقویت کند. بنابراین در مورد نعم معنوی خوش‌گواری با روح مطرح است.

نکته‌ی دوم: بالاترین نعمت، فطرت الهی انسان است

مرحوم علامه در المیزان ذیل آیه‌ی «اولئک مع الذین انعم الله علیهم»^۵ و در سوره‌ی حمد ذیل آیه‌ی «صراط الذین انعمت علیهم»^۶ همین بحث را مطرح می‌کنند که درست است که نعمت در لغت به معنای ملایمت با طبیعت انسان است ولی بستگی به این دارد که طبیعت انسان را چه ببینید. لذا با این که همه‌ی امکانات الهی، نعم الهی است، ولی بالاترین نعمت، نعمت آدم بودن است که مبتنی بر واجد بودن فطرت الهی انسان است. لذا خوش‌گواری حقیقی همراهی نعمت با فطرت انسانی است و الا نعمت از حقیقت خود فاصله می‌گیرد و تبدیل به نعمتی می‌شود. بنابراین در انتها به این می‌رسید که اصل نعمت، کلمه‌ی توحید و فطرت الهی انسان است. بالاترین نعمتی که خداوند به انسان داد این است که وی را انسان آفرید و انسان بودن یعنی بهره‌مندی از فطرت الهی نه صرف حیوان ناطق بودن.

با همین نکته خیلی از درهای بسته باز می‌شود. مثلاً در آیه‌ی امانت، امانت می‌شود نعمت.

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾^۷

این آیه اشاره به کدام نعمت دارد؟ آن کدام نعمت است که انسان را خلیفت الله کرد؟ نعمت عقل را ملائک هم داشتند. حتی جن به یک معنا از انسان عاقل‌تر است. یکی از احتمالاتی که در باب مصریان قدیم و تمدن ایشان است این است که توانسته باشند جنیان را مسخر کنند. اما اگر این را هم در نظر نگیریم مسلماً ملائک از انسان

^۵ نساء، ۶۹

^۶ حمد، ۷

^۷ احزاب، ۷۲

عاقل تر و عابدتر هستند که به خداوند هم عرضه داشتند که «نحن نسبح بحمدک و نقدّس لک»^۸ بنابراین همه‌ی صحبت در انسان و همه‌ی امتیاز وی، آن فطرت الهی انسان است. اصل نعمت، فطرت انسانی است که در مقام ولایت ظاهر می‌شود و این است که خوش‌گوارترین است برای انسان؛ چون حقیقت انسان فطرت او است و خوش‌گوارترین امر برای این فطرت انسان کلمه‌ی توحید است. این استفاده کاملاً بر مبنای مفاهیم لغوی و عقلی بود.

نعمت را به معنای خوش‌گواری گرفتیم. خوش‌گواری برای مراتب مختلف انسان متفاوت است. ادنی مرتبه‌ی انسان مرتبه‌ی دنیایی او است که در این مرتبه معنای نعمت همان معنای ظاهری است که می‌شناسیم. اما این خوش‌گواری برای مرتبه‌ی برزخی انسان، برای مرتبه‌ی عقلی وی و برای مراتب بالاتر معنای متفاوتی پیدا می‌کند. لذا در مورد علما داریم که وقتی یک کشف علمی انجام می‌دادند می‌گفتند که «این الملوک و ابناء الملوک». علت این است که آن کشف علمی برایشان از پادشاهی و حکومت داشتن گوارتر بوده است. پس خوش‌گواری برای انسان، به تناسب مراتب او متفاوت خواهد بود.

پس این که فرمود در اول نعمت حمد الهی را می‌کنند، تمام مراتب وجود انسان را پوشش می‌دهد. اگر نعمت دنیوی است، خدا را حمد می‌کنند. اگر نعمت، عقلانی است همین طور. در مراتب معنوی بالاتر هم همین طور است. «لئن شکرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»^۹ یک قانون را بیان می‌کند که کانال نزول نعمات و زیاد شدن آن حمد و شکر است. این آیه را نباید این طور معنا کرد که حتماً باید یک نعمت دنیوی به کسی برسد تا شکر کند و بعد نعمتش زیاد شود؛ بلکه اصل شکر برای نعمت توحید است که همواره باید باشد.

^۸ بقره، ۳۰

^۹ ابراهیم، ۷